

امکان‌سنجی یک انقلاب

ناپایداری اندیشه: پایان دوره دوگانه‌سازی‌ها!

۱- جریان اندیشه‌ورزی در ایران معاصر برخوردار از سیالیت بوده است. از زمانی که عباس میرزا، ولیعهد فتح‌علی‌شاه مطرح کرد: «چرا غرب پیشرفت کرد و ایران عقب ماند؟» تا علی شریعتی که دعوت به «بازگشت به خویشتن» داشت. در این میان آمدند و رفتند نظیر امیرکبیر با «اصلاحات» نظامی، کشاورزی، شهری، فرهنگی و اجتماعی، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در دوران مشروطه با طرح: «اراده قدرت باید معطوف به اراده ملت باشد»، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله با نظر «قانون، راهکار اساسی است»، سید جمال‌الدین اسدآبادی با طرح لزوم «بومی‌سازی» تا جلال آل احمد با «غرب‌ستیزی»! همه اینها کم و بیش در یک دوگانه‌سازی ذهنی غرق بودند. عباس میرزا در دوگانه‌ی غرب و شرق، امیرکبیر در دوگانه‌ی انقلاب و اصلاح، میرزا یوسف‌خان در دوگانه‌ی قدرت و ملت، میرزا ملکم‌خان در دوگانه‌ی قانون و هرج‌ومرج، سید جمال در دوگانه‌ی خودی و غیرخودی، جلال در دوگانه‌ی غرب و شرق و بالاخره شریعتی در دوگانه‌ی درون و بیرون! محصول همه اینها در یک پروسه تاریخی اینک جمهوری اسلامی با انبوهی از نقدها از زوایای گوناگون است. این خروجی نشان‌گر آن دوگانه‌هایی است که کمتر کارکرد و بیش از جنبه عینی، جنبه ذهنی داشتند. اگر آن‌ها درست می‌بودند این مولود کمتر نقد می‌شد. این دوگانه‌سازی‌ها در چهار دهه اخیر هم به اشکال دیگری بازتولید شد. برخی دوگانه‌ی مردم‌سالاری و دین‌خویی را مطرح کردند و تلاش داشتند با طرح مبهم «مردم‌سالاری دینی» از این حصار رها شوند. مگر نه این است که «مردم‌سالاری» به مثابه یک «ساختار»، تحقق ارزش‌ها را موجب می‌شود یا به عنوان یک «شیوه مدیریت» دموکراسی را دامن می‌زند یا به عنوان یک «فلسفه زندگی» آزادی معقول را تقویت می‌کند؟ اگر چنین است «مردم‌سالاری دینی» کدامیک را موجب شد؟ صفت «دینی» پس از «مردم‌سالاری» حکایت از تحقق ارزش‌های دینی منوط به مقبولیت و توافق جمعی شهروندان مسلمان دارد، حال آیا «مسلمانی»، یک پدیده روشن است؟ متصف شدن مردم‌سالاری به یک صفت نامشخص، چه معنایی می‌تواند داشته‌باشد؟ علی‌الظاهر در اینجا یک تعارض مفهومی

مشاهده می‌شود. چگونه می‌توان ویژگی‌های «مردم‌سالاری» مبنی بر: خردورزی، قانون‌گرایی و عدالت را با ویژگی‌های نگرش دینی مبنی بر: خدامحوری، فردگرایی و تفسیر فقهاء از عدالت کنار هم نشاناند؟

به نظر می‌رسد دوران دو گانه‌سازی‌ها به اتمام رسیده و دیگر دوگانه‌هایی نظیر: سنت‌گرایی و مدرنیسم، عقلانیت‌گرا و عقلانیت‌ستیز، روشن‌فکری و تاریک‌اندیشی، زن‌ستیزی و فمینیسم، تجددگرایی و دین‌خویی به پایان راه نزدیک شده‌است و به نظر می‌رسد جریان‌سازی‌هایی مانند: روشن‌فکری دینی و تجددستیزی تاریخ اعتبارشان منقضی شده‌است. اینک آرایش جدیدی از جریان‌های فکری در ایران تجلی کرده‌است.

۲-تاثیر یک جریان را از خروجی و کارکردش می‌توان سنجید. اگر پرسش شود: چرا اقتصاد ایران، حال خرابی دارد؟ و در پاسخ به «تحریم‌ها» اشاره شود این به معنای اسارت اندیشه پاسخ‌گو در یک دوگانه‌ی عامل بیرونی-عامل درونی است و به نظر نمی‌رسد پاسخ علمی داده‌باشد چرا که نبود دیدگاه علمی در میان نظام مدیریتی منصوب از سوی خرده نظام سیاسی و نیز پراکندگی منابع قدرت سیاسی و کم‌رشدی تولید و بسیاری عناصر یا برون‌دادهای دیگر اقتصادی ریشه در تحریم‌ها ندارند. بنابراین جریانی می‌تواند تاثیرگذارتر باشد که تک عاملی نبیند. اگر پرسش شود: در ۱۰ سال آینده در ایران، بهترین شغل چه خواهد بود؟ و در پاسخ بگویند که: مشاغل مرتبط با حوزه فضای مجازی و دنیای اینترنت، این پاسخ دارای تامل است زیرا دنیای مجازی تک بعدی نیست و سیال است به این معنا که به مثابه یک «ابزار» در موضوعات و فعالیت‌های متکثر مورد استفاده قرار خواهد گرفت. بنابراین جریان‌هایی اثرگذارتر خواهند بود که چند بعدی باشند و از دوگانه‌ها فاصله گرفته‌باشند. جریان‌های سیاسی کنونی مانند اصلاح‌طلب و اصول‌گرا فاقد وجاهت اثرگذار خواهند بود زیرا در چنبره دوگانه‌ها اسیرند و توان لازم برای برون رفت از بن‌بست‌های تحلیلی و اندیشه‌ورزی را کمتر دارند. جریان‌های اقتصادی متصل به قدرت در اشکال رسمی و غیررسمی هم با چالش مواجه خواهند شد زیرا در دام شکاف طبقاتی و دوگانه غنی-فقیر گرفتار شده‌اند. جریان‌های فرهنگی محصور در دو گانه پیرامون-مرکز هم با چالش‌هایی از نوع ملیت‌گرایی و جهانی شدن مواجه

خواهند شد و نمی‌توانند اثر گذار قابلی در آینده باشند. برخی جریان‌های اجتماعی مانند جنبش‌های تند دانشجویی و فمینیسم و قوم‌گرایی هم به دلیل تنگنای اندیشه‌ورزی از اثرگذاری قابل توجه برخوردار نخواهند شد. در این میان به نظر می‌رسد برخی جریان‌های فکری و اجتماعی که تعصبات و هیجانات و پیش‌داوری‌ها و الگوهای قالبی رفتاری و اعتقادات را به تحلیل و اقدام کنش‌گرانه‌شان وارد نمی‌کنند نیروی فائق خواهند بود. این دیگر «یک» جریان نیست بلکه مجموعه‌ای از جریان‌ات نو شده است که رویکردشان «کارکردگرایی» است و مثال مذکور در مورد بهترین شغل در ۱۰ سال آینده در مقام تشبیه، اینجا قابل تامل است.

۳- در یک انتزاع ذهنی و به نحو کلی حداقل چهار گزینه برای آینده ایران متصور است: تداوم گذشته، اصلاح، انقلاب و تحول. اولی یعنی «تداوم گذشته»، منوط به قوام ایدئولوژیک است اما اینک مشاهده می‌شود با جریان‌ات اعتراضی در هفت ماه اخیر به شدت متزلزل شده‌است و شاخصش مقوله «حجاب» است. دومی یعنی «اصلاح» فاقد مبانی مشروعیت است زیرا گروه‌های که تاکنون داعیه اصلاح‌گری داشته‌اند اینک در میان برخی جریان‌ات فکری و نزد بخشی از مردم مقبولیت ندارند و امتحان خود را به گونه‌ای پس داده‌اند و نمره قبولی نگرفته‌اند. سومی یعنی «انقلاب» هم یک «مطلوب سیاسی» نزد برخی نیروهای داخل و خارج است و لزوماً «مطلوبیت» با «واقعیت» تطابق ندارد. «مطلوب‌ها» سخن از ایده‌آل‌ها می‌گویند و جنبه ارزشی و «خوب و بد بودن» دارند اما «واقعیات» از «ممکنات» حکایت دارند و مبتنی بر «هست و نیست» اند. تفاوت میان نگاه جامعه‌شناختی و سیاسی در همین تفاوت میان واقع‌گرایی و مطلوب‌گرایی است. یک جامعه‌شناس از واقعیت موجود جامعه می‌گوید و عمدتاً نظرش مبتنی بر پیمودن گام‌هایی از سوی جامعه است که امکانش وجود دارد اما سیاسیون عمدتاً به دنبال تحقق مقاصد و اهدافی هستند که بر مرام‌نامه استوار است و گاه جنبه‌ی ایدئولوژیک هم پیدا می‌کند و تا انقلاب پیش می‌رود آن‌گونه که در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد و این زمان هم بنا به چارچوب‌های مطلوب سیاسی بسا گروه‌های دیگری به دنبال انقلاب باشند. به نظر می‌رسد ما نمی‌توانیم بدون توجه کافی و عالمانه به واقعیات متکثر جامعه‌مان در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به پیشرفت سیال‌گونه جامعه

بیندیشیم و کنش کنیم.

و اما گزینه چهارم یعنی «تحول» آن چیزی است که محتمل است. این مفهوم متکی بر خمیرمایه فکری و فرهنگی است. این پروسه، زمان‌بر و عمقی است. اینجا با اندیشه و افکار و اذهان مخاطبین سرو کار دارید یعنی یک دیالکتیک پیش‌برنده در روند حرکت جامعه شکل می‌گیرد. در روند «تحول‌جویی» برخی از عناصر مندرج در جریان‌های سه‌گانه مذکور جمع می‌آیند و میان آن دوگانه‌هایی که ذکرش گذشت نوعی دیالکتیک حادث می‌شود. این دیالکتیک به معنای پذیرش یگدیگر نیست بلکه به معنای حرف زدن پیش‌برنده در ضمن تکرار خواهد بود. از این روست که بالاتر نوشتیم دوران دوگانه‌سازی‌ها سپری شده‌است. به نظر می‌رسد محوریت این جریان «تحول‌جو» در ابعاد اجتماعی و اقتصادی، «عدالت» است البته نه آن عدالت تفسیری از سوی فقهاء یا آن عدالتی که نظام سرمایه‌داری برای توجیه شکاف طبقاتی به آن متوسل می‌شود و بسا یکی از مراجع تفسیرش، الزامات محیط زیست باشد. منظور از عدالت، اقناع اندیشه‌های نقاد در یک روند دیالکتیکی و به قول ژرژ گورویچ، در بستر «اکمال متقابل» است. این جریان از تاریخ و از جریان‌های دوگانه‌ساز که منفعت خود را در ضدیت آشتی‌ناپذیر با «دیگری» خودساخته می‌جستند درس و آموزش می‌گیرد اما نه مطیع بلکه نقاد. هم گذشته را در خود جمع می‌کند و هم از آن عبور می‌کند و این همان «سیالیت» است که متذکر شدم. این جریان از خشونت هم حتی‌الامکان پرهیز دارد و میراث‌خوار انقلاب هم نیست و می‌فهمد که دوران انقلاب به سر آمده‌است. این جریان در بعد سیاسی از دموکراسی تا آنجا دفاع می‌کند که وافی به مقصود باشد و کارکردش توأم با توسعه اجتماعی و رشد اقتصادی و تحول فرهنگی باشد نه آن‌که بدون هیچ قید و شرطی بر طبل دموکراسی بکوبد. سخن در این باب زیاد است و بسا خواننده بگوید: نویسنده در دام مطلوب‌گرایی گرفتار شده‌است اما موافق او نیستم و ایشان را دعوت به گفت‌ووشنود می‌کنم.

احمد بخارایی، عضو هیات علمی دانشگاه و مدیر گروه جامعه‌شناسی سیاسی در

انجمن جامعه‌شناسی ایران